

مشروعیت الزام زوج به طلاق از نظر فقه اسلامی و حقوق

□ اسحاق محقق *

چکیده

اصل الزام زوج به طلاق مورد وفاق فقها اعم از امامیه و اهل سنت است، لیکن در موارد و شرایط آن اختلاف وجود دارد.

فقه‌های شیعه، بر اساس آیات و روایات وارده، در این مورد، ترک روابط جنسی و نیز ترک انفاق و سوء معاشرت از جانب زوج را مجوز الزام زوج به طلاق دانسته‌اند، در حال که حنفیان، بر خلاف امامیه و حتی مذاهب دیگر اهل سنت، الزام زوج بر طلاق را به دلیل استنکاف یا ناتوانی از پرداخت نفقه جایز نمی‌دانند. در پژوهش پیش رو ضمن بررسی ادله مشروعیت الزام زوج به طلاق، از نظر فقه‌های اسلامی و حقوق موضوعه مورد بررسی قرار گرفته است. با آنکه اصل اولی بر اساس ادله موجوده در فقه حق طلاق انحصاراً در اختیار زوج است.

ولکن این انحصار وقت از حیطة قوانین اسلامی و معاشرت اجتماعی و عدم رعایت حقوق زن و شوهری و دستورات دینی و اخلاق خانوادگی، خارج گردد و موجب ضرر و زیان و یا عسرحرج زوج گردد، حاکم می‌تواند، پس از درخواست زوجه، حکم الزام زوج به طلاق را صادر نماید. کلیدواژه‌ها: مشروعیت، نشوز، طلاق، الزام به طلاق.

بیان مسأله

مکتب اسلام بر پایه عدل استوار است. محور قوانین و احکام آن مبارزه با ظلم بی‌عدالتی و تجاوز به حق و حقوق دیگران و تحقق عدالت در جامعه بشری است.

تحقق عدالت در تمام لایه‌های جامعه بشری مسأله‌ای است فطری، که با گوشت و پوست موجودی به نام انسان عجین شده است، به ویژه اساسی‌ترین رکن جوامع انسانی که امور خانواده اند، باید عدالت و اخلاق رعایت گردد. این مسأله است که از دیر باز اندیشه فقها و حقوقدانان را با خود مشغول داشته است، برخی در چنین موارد شوهر را تنها مستحق تعزیر و تأدیب از ناحیه حاکم دانسته اند و عده‌ای نیز ابتدا به الزام شوهر به طلاق در صورت سرپیچی از این امر، از سوی حاکم، فتواد داده اند. میرزای قمی در ضمن بیان حق زوج بر زوجه و حق زوجه بر زوج می‌فرماید:

... پس هر گاه زوج تخلف کرد از حقوق زوجه و مطالبه زوجه نفعی نکرد، به حاکم رجوع می‌کند و بعد از ثبوت حق در نزد حاکم، او را الزام و اجبار می‌کند بروفای حقوق زوجه یا بر طلاق دادن زوجه، هرگاه برای حاکم علم حاصل شود به این که زوج، سلوک معروف نمی‌کند و وفای به حقوق زوجه نمی‌کند، او را اجبار می‌کند به طلاق و این اجبار منافی صحت طلاق نیست (میرزای قمی، ص ۵۰۸).

پیشینه تحقیق

گرچه از زمان ابتدای نسل انسان تا زمان حاضر، مسأله ازدواج و تشکیل خانواده وجود داشته است، نمی‌شود گفت یک مسأله نوپیدا و بدیع است، همین گونه مسأله الزام زوج به طلاق که از لازمه تشکیل خانواده بوده است، لذا پیروان هردین و آیین براساس معتقدات و قوانین خود، مسأله طلاق، نفقه، مهریه و الزام و... را داشته‌اند.

ولی از نظر استدلال به آیات و روایات و فقه فرامذهبی، مواد قوانین موضوعه، آنهم قوانین و حقوق بین‌المللی، کشوری و غیره به چیزی تازه‌ای است.

بیان مفاهیم

۱. (مفهوم نشوز، نشوز از نشز به معنای ارتفاع، بلند شدن و خیز بر داشتن است). (ابن فارس، ۴۳۱/۵؛ فیومی، ۶۰۵/۲؛ ابن منظور، ۴۱۸؛ طریحی، ۳۸/۴). نشوز زن به معنای عصیان و خشم گرفتن او بر شوهر و سرپیچی از اطاعت او است. با توجه به این که نشوز به معنای ارتفاع آمده؛ زیرا زن نسبت به اطاعت شوهر که خداوند بر او واجب کرده است برتر جوی نموده و این حق الطاعه را نادیده می‌گیرد. و نشوز مرد به معنای، ستم و اذیت و آزار نسبت به زن است.

۱-۱. در اصطلاح فقهی به معنای خروج هرکدام از زن و مرد از اطاعت و حسن معاشرت دیگری است (ابن بابویه، ۵۴۳/۳؛ حلی، ۲۸۲/۲؛ علامه، ۵۹۶/۳؛ نجفی، ۲۰۰/۳۱؛ خمینی، ۵۴۳/۳). عقد ازدواج موجب حقوق و تکالیفی است که برعهده طرفین قرار می‌گیرد، هرگاه یکی از زوجین از انجام وظایف و تکالیفی که نسبت به طرف مقابل دارد امتناع کند نشوز، محقق می‌شود. در صورتی که زوج از ادای حقوق زوجه از قبیل نفقه، قسم و مواقعه امتناع کند، فقها معتقدند که زوجه می‌تواند به حاکم مراجعه و درخواست مطالبه حقوق خویش را داشته باشد و اگر حاکم بر نشوز مرد و تعدی او اطلاع پیدا کند، از طریق علم خویش، اقرار زوج یا شهادت شهود، حکم به الزام زوج به ادای حقوق زوجه می‌کند و اگر اصرار بر امتناع داشت می‌تواند شوهر را در چنین مواردی تعزیر کند. و حاکم می‌تواند از مال شوهر - در صورت امتناع از دادن نفقه - نفقه زوجه را بپردازد، و لو اینکه مزرعه او را بفروشد در صورت که متوقف بر آن باشد (شهید ثانی، ۳۶۲/۸؛ امام خمینی، ۵۴۵/۳؛ بهجت، ۸۸/۴؛ مکارم، ۲۶۰). ولی اگر به این الزام مبنی بر انجام وظایف خود اعتنا نکند و به نشوز خود ادامه دهد، او را الزام به طلاق می‌کند و اگر باز حاضر نشد حاکم شرع همسرش را طلاق می‌دهد (قمی، همان؛ گلپایگانی، ۲۶۴/۲؛ بحرانی، ۳۴۳/۲ و ۱۱۳/۱؛ حلی، ۲۱۲ و ۱۸۷؛ فاضل لنکرانی، ۴۰۹/۲).

۱-۲. طلاق در لغت به معنای ترک کردن، آزاد و رها شدن و جدای است (المنجد، واژه طلق). در اصطلاح شرعی «گسستن پیوند ازدواج با صیغه مخصوص» است در تعریف دیگر طلاق به معنی جدا شدن زن از مرد است (نجفی، ۲/۳۲). طلاق همواره در میان ملل و اقوام گوناگون مطرح بوده است و اکثر آنان این حق، را برای مردان قائل بودند.

الف) ادله مشروعیت الزام

دنبال تعریف کلمه مشروعیت بودم همیشه فکر می‌کردم کلمه مشروعیت از شرع آمده پس چرا (در قانون گویند) این معامله مشروعیت ندارد، اینجا تعریف شد که عدم مشروعیت یعنی خلاف قانون در واقع هر معامله که خلاف شرع باشد خلاف قانون هم هست.

با توجه به اهمیت مباحث مربوط به حقوق زن، مسأله حق طلاق برای زنان از پرسشهای اساسی است. اگرچه در مبنای اسلام و حقوق کشورهای اسلامی، طلاق از اختیارات مرد است ولی زن نیز در صورت عدم رعایت حقوق وی از طرف شوهر به‌ویژه زمانی که ادامه زندگی زنا شوی برای او موجب عسرو حرج گردد، در خواست حق طلاق از قاضی را خواهد داشت و دادگاه نیز در صورت احراز شرایط، به منظور تحقق عدالت، اقدام به صدور حکم طلاق خواهد نمود. این حکم به تمام موارد تحقق نشوز مرد، قابل تسری است.

یکی از موضوعات مهم و مورد ابتلاء که در فقه اسلامی و حقوق مدنی مورد بحث و بررسی واقع شده است. مسأله طلاق و خصوصاً مبحث اقدام به طلاق توسط زن می‌باشد، این که آیا زن حتی در شرایطی که مرد به ناروا حقوق او را رعایت نکرده و از اختیارات خود سوء استفاده کند همچنان باید ناظر به تعدیات شوهر بوده و بر ظلم او صبر کند تا چراغ عمرش خاموش شود؟ یا در اسلام قانون بر گرفته از کتاب و سنت و فقه اسلامی برای این منظور راه حلی پیش بینی کرده است؟ بلی که حق طلاق را خداوند در اختیار مردان قرار داده است در قران کریم آیات مربوط به طلاق، عموماً خطاب به مردان می‌باشد؛ اما این حق مطلق و بدون قید و استثنا نخواهد بود بلکه ادله متقن داریم برای الزام زوج به حق پذیری.

۱. الزام زوج به طلاق در فقه و قانون

اجبار مرد به طلاق، از آن جهت قابل توجه است که اگر طلاق، حق مرد شناخته می‌شود و او دارای سلطه و اختیار بر طلاق است، پس این حق را به چه دلیل می‌توان از او سلب کرد؟ از سوی دیگر زن نمی‌تواند ابتدأً به انحلال نکاح مبادرت ورزد؛ ولی از آنجاکه در زندگی زناشویی موارد متعددی از ضرر و حرج برای زوجه پیش می‌آید می‌تواند با بهره‌گیری از قواعد حاکمه^۱.

مثل قاعده عسرو حرج از این ضرر غیر قابل تحمل رهای پیدا کرد.

در فقه اسلامی راهی برای جدای او در نظر گرفته شده است. ولو اختیار طلاق به دست زوج باشد و هیچکس نمی‌تواند او را مجبور سازد؛ ولی در موارد که چنین اختیاری موجب ضرر و حرج زوجه گردد، اختیار مزبور سلب می‌گردد.

مدلول قواعد حاکمه آن است که هرگاه حکمی از احکام اولیه شرع مقدس برای فردی ایجاد ضرر یا مشقت شدید غیر قابل تحمل کند، آن حکم رفع می‌گردد.

پس بر مبنای قاعده لا ضرر و قاعده نفی حرج راه جدای به طور کلی به روی زن بسته نیست و در شرایطی که شوهر از وظایف خود استنکاف و رزد، و از سوی دیگر، ادامه زندگی برای زن غیر قابل تحمل باشد، زن محکوم به صبر و تحمل در چنین حالتی نیست (حلی: ۲۰۵؛ طوسی: ۵۳۸؛ حلی، ۶۰۲/۳؛ شهید ثانی، ۴۳/۴).

از طرف دیگر به موجب ادله معتبر فقهی، حاکم ولی ممتنع است و در چنین مواردی (امتناع شوهر از ادای حقوق زن و نیز استنکاف از طلاق) نمی‌تواند سکوت کند و قضیه را به حال خود واگذارد و ناظر بر اجحاف شوهر نسبت به حقوق زن باشد، باید قضیه را بنحوی حل و فصل کند و به نزاع پایان بخشد. و همسر فرد خاطی را علی‌رغم میل او طلاق دهد (حلی: ۱۹۱).

در برخی روایات نیز به این معنی تصریح شده است: ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «هرکس که نزد اوزنی باشد و او، غذا و پوشاک آن زن را تأمین نکند، بر حاکم واجب است که بین ایشان جدای افگند» (حرعاملی، ۲۳۴/۲۱). در قانون مدنی ایران نیز به تبع از فقه امامیه ماده ۱۱۳۰، به زوجه اجازه داده است در موارد که ادامه زندگی زنا شوی، وی را در وضعیت عسر و حرج قرار دهد، با مراجعه به حاکم و اثبات حالت عسرو حرج، در خواست طلاق کند. ماده ۱۱۲۹ق، م، تصریح می‌کند: «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع و حاکم شوهر او را وادار به طلاق می‌نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه».

۱-۱. مبنای الزام زوج به طلاق در قرآن کریم

محور اصلی این تحقیق، مشروعیت «الزام زوج به طلاق» است، در بررسی آیات طلاق در قرآن کریم نکاتی به چشم می‌خورد که کلیت الزام زوج به طلاق را به رسمیت شناخته است. ۱-۲. در باره شأن نزول آیه ۲۲۹ سوره بقره آمده است: زنی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و از این که همسرش بارها او را طلاق داده و دوباره رجوع کرده و موجب اذیت و آزار وی شده است؛ زیرا در جاهلیت هیچ محدودیتی برای تعدد طلاق و رجوع مجدد وجود نداشت، پس از این جریان، ایه نازل شد و طلاق را محدود به سه مرتبه کرد (طبرسی، ۱۰۴/۲؛ قرطبی، ۱۲۱/۳). علاوه بر این، رویه جاری بر این که مرد هنگام طلاق و در واقع بیرون راندن زن از خانه و خانواده، مهریه یا اموال دیگری را که به زن هنگام ازدواج داده بود، باز پس گیرد و یا او را تحت شکنجه و فشار قرار داده تا آنچه را که از شوهر گرفته است، پس دهد (مکارم شیرازی، ۱۹۱/۳). قرآن مجید با در نظر گرفتن رویه جاری و معمول، حکمی اصلاحی در جهت تحدید اختیارات مطلق مرد و حمایت از رعایت حق زن وارد کرده است. به عنوان مثال، خطاب به پیامبر ﷺ و مسلمین فرموده است:

وقتی می‌خواهید طلاق بدهید، باید مسأله عده و زمان وقوع طلاق را در نظر بگیرید و درایم عده زن را از محل سکونتش بیرون نکنید؛ و مدت عده را هم مشخص کرده است (طلاق: ۱). در نتیجه می‌توان از آیات طلاق استفاده کرد که زوج نمی‌تواند از حق طلاق خود سوء استفاده و طبق رسوم جاهلیت با زوجه بر خورد نماید.

۱-۳. آیات ۲۳۱ و ۲۲۹ س بقره و ایه ۲ س طلاق، تکلیف را در صورت استتکاف زوج از امساک به معروف یا طلاق مشخص کرده است. مستفاد از این آیات یک قاعده کلی و حکم کبروی است مبنی بر این که در زندگی زناشوی، بر شوهر واجب است که در برابر همسرش یکی از دو راه را اختیار کند: یا همسرش را به نیکی و شایستگی که در خور زندگی یک مسلمان است نگهداری کند و یا او را طلاق داده، رها کند. از آنجاکه رعایت یکی از دو امر (حسن معاشرت، یا طلاق) به صورت واجب تخییری بر شوهر واجب است، پس هرگاه، او یکی از دو فرد واجب تخییری (حسن معاشرت) را ترک کند، انجام فرد دیگر (تسریح به احسان یعنی طلاق) بر او حتمی و لازم خواهد بود (حلی، همان؛ طباطبایی، ۳۵۵/۲).

ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی: «در موارد زیر زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق نماید:

در صورتی که برای محکمه ثابت شود که دوام زوجیت موجب عسر و حرج است، می‌تواند برای جلوگیری از ضرر و حرج زوج را اجبار به طلاق نماید. و در صورت میسر نشدن به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود».

ماده فوق در تاریخ ۸/۱۰/۶۱ توسط کمیسیون قضائی مجلس شورای اسلامی بصورت فعلی اصلاح گردیده است.

این ماده قبلاً به شرح ذیل بوده است:

«حکم ماده قبل در موارد ذیل نیز جاری است:

۱. در مواردی که شوهر سایر حقوق واجبه زن را وفا نکند، و اجبار او هم بر ایفاء ممکن نباشد.

۲. سوء معاشرت شوهر به حدی که ادامه زندگانی زن را با او غیر قابل تحمل سازد.

۳. در صورتی که بواسطه امراض مسریه صعب العلاج دوام زناشویی برای زن موجب مخاطره باشد» (محقق داماد: ۳۷۱).

براساس قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۱۳۰ ق.م.مصوب ۱۳۸۱/۴/۲۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام، یکی از مواردی که در صورت احراز توسط دادگاه صالح، از مصادیق عسر و حرج محسوب می‌گردد، ترک زندگی خانوادگی توسط زوج، حد اقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال، بدون عذر موجه است که برای زوج حق را به وجود می‌آورد که از دادگاه تقاضای طلاق کند.

عسر و حرج به معنای مشقت و ضیق شدید است. بموجب این ماده هرگاه دوام زندگی برای زوج موجب مشقت و ناراحتی شدید و غیر قابل تحمل باشد، می‌تواند به دادگاه مراجعه نموده و درخواست طلاق کند. دادگاه پس از رسیدگی و مذاکره با طرفین چنانچه موفق به اصلاح نگردد زوج را الزام به طلاق می‌کند و در صورت استتکاف زوج دادگاه خود رأساً طلاق می‌دهد.

این حکم مستند به قاعده لا حرج است. مدلول این قاعده که مستند اصلی آن آیه ۷۸،

سوره حج^۲. می باشد، آن است که هرگاه حکمی از احکام اولیه شرع مقدّس برای فردی ایجاد مشقّت شدید و سخت و غیر قابل تحمّل نماید، آن حکم رفع می گردد. در ما نحن فیه نیز حکم اولیه آن است که اختیار طلاق بدست زوج باشد، و هیچ کس نمی تواند او را مجبور سازد. ولی در هر مورد که چنین اختیاری موجب عسر و حرج بر زوجه گردد، اختیار مزبور سلب گشته و زوج ملزم به طلاق می شود.

باید توجه داشت که در فقه چند مسأله که کاملاً از یکدیگر مجزّا است، مطرح گردیده است. لازم است در اینجا برای روشن شدن مفهوم مادّه و تحلیل مبانی فقهی آن، به شرح ذیل ذکر شود:

ب) استنکاف زوج از ادای نفقه

یکی از مواردی که خصوصاً در فقه مطرح شده، و زوجه می تواند در این مورد به دادگاه مراجعه و درخواست الزام و در نهایت طلاق نماید. این موضوع همان است که در مادّه ۱۱۲۹ و نیز ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ قانون مدنی ذکر گردیده است.

از ظاهر متونی که در فقه متعرض این مسأله گردیده اند (حکیم، ۲۰۰/۱؛ خوبی، ۳۱۴/۲؛ یزدی، ۷۵/۲ و ۷۶). چنین استنباط می گردد که الزام دادگاه نسبت به طلاق متفرع به عسر و حرج زوجه نمی باشد؛ در واقع طلاقی که نهایتاً توسط خود دادگاه انجام می شود، بخاطر آن است که حاکم ولی ممتنع می باشد (الحاکم ولی الممتنع) نه بخاطر عسر و حرج زوجه؛ بنابراین می توان گفت چنانچه زوجه در صورت عدم انفاق زوج از محل درآمد خویش و یا کسان او تأمین گردد، باز هم می تواند درخواست طلاق نماید؛ در حالی که اگر معلق بر وجود عسر و حرج باشد چنین درخواستی صحیح نخواهد بود.

ج) نشوز زوج

منظور از نشوز همان تخلف و خودداری از انجام مطلق وظائف زوجیت است، به نظر فقها زوجه می تواند به دادگاه مراجعه و دادخواهی نماید. دادگاه پس از رسیدگی زوج را به انجام وظائف الزام می نماید، و اگر باز هم از ادای وظیفه همسری سرباز زند او را تعزیر می نماید (محقق، ۴۴/۲؛ نجفی، ۲۰۷/۳۱؛ مامقانی، ۳۷۶).

در مسأله نشوز زوج بعضی از فقها اضافه می‌کنند چنانچه زوج به حکم الزام دادگاه، مبنی بر انجام وظائف زوجیت، اعتنا نکند و به نشوز خویش ادامه دهد، دادگاه او را به طلاق الزام می‌نماید؛ و در صورت استتکاف از طلاق رأساً طلاق می‌دهد (محقق داماد: ۳۷۳).

از اقوال این دسته از فقهاء همانند مسأله پیش چنین استنباط می‌گردد که در این مسأله نیز درخواست طلاق توسط زوجه، حکم الزام دادگاه، و نهایتاً اقدام دادگاه برای انجام طلاق، هیچ‌کدام به هیچ وجه بر وجود عسر و حرج متوقف نیست، بلکه وجود نشوز زوج و عدم اطاعت از اوامر حاکم نسبت به انجام وظائف زناشویی، مجوز درخواست طلاق و اقدامات بعدی دادگاه می‌باشد؛ اعم از آنکه زوجه از جهت نشوز زوج در عسر و مشقت شدید باشد یا خیر.

با توجه به مراتب فوق ملاحظه می‌گردد که موارد مندرج در ماده ۱۱۳۰ بصورت سابق به استثنای بند ۳، همگی از مواردی است که در فقه آن را نشوز زوج می‌نامند؛ که حکم آن از نظر فقها همانست که تنظیم کنندگان قانون مدنی ملحوظ داشته‌اند. یعنی درخواست زوجه و الزام دادگاه به طلاق و چنین حکمی مدلول عناوین اولیه است نه عناوین ثانویه نظیر قواعد لا حرج و امثال آن.

البته ناگفته نماند که بند ۳ (وجود امراض ساریه صعب‌العلاج) از موارد نشوز نبوده و مجوز طلاق تنها موضوع عسر و حرج می‌باشد (محقق داماد همان). چنانچه گفته شد یکی از ادله الزام زوج به طلاق قاعده امساک به معروف یا تسریحی به احسان است.

د) قاعده امساک به معروف یا تسریح به احسان

فقها به این قاعده «امساک به معروف او تسریح به احسان» استدلال کرده است. «احسان» در این جا به معنای نیکی است.

و آیاتی که دلالت بر قاعده دارند همان آیات ۲۲۹ و ۲۳۱ سوره بقره: یعنی هرگاه زنان را طلاق دادید و موقع عده آنها رسید، یا از آنها به خوبی نگهداری کنید و یا به خوبی آزادشان بگذارید. مبدا برای اینکه به آنها ستم کنید آنها را به شکل زیان آوری نگهداری کنید.

در آیه ۲۳۰ سوره بقره: «اگر بعد از طلاق و رجوع، بار دیگر او را طلاق دهد از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود، مگر اینکه زن، همسر دیگری انتخاب کند. اگر (همسر دوم) او را طلاق دهد: گناهی ندارد که بازگشت کند، در صورتی که امید داشته باشند که بتوانند حدود را محترم شمرند. اینها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاه اند، بیان می‌نماید» منظور از اقامه حدود همان امساک به معروف و تسریح به احسان است (بحرانی، سند، ۳۳۵/۲).

آیه ۲ سوره طلاق: چون به پایان زمان عده نزدیک شدند یا آنان را به خوبی نگهدارید یا به خوبی از آنان جدا شوید^۳.

در آیه ۲۱ سوره نساء آمده: چگونه آن مهریه را پس می‌گیرید؟ در حال که شما باهم تماس کامل داشته اید و زنان از شما پیمان محکمی گرفته اند^۴. در تفسیر قمی و تبیان آمده است: این پیمان همان سخن خداوند «امساک به معروف و یا تسریح به احسان» است و در این مورد از امام صادق علیه السلام روایت است که حضرت می‌فرماید: «وقتی مردی می‌خواهد ازدواج کند بگوید اعتراف می‌کنم به پیمانی که خداوند از من گرفته است و آن پیمان همان امساک به معروف و... است (حرعاملی، ۱۱۷/۲۰).

هـ) نظر فقها و مفسرین در باره مفهوم آیات

کلمه تسریح در اصل به معنای رهاکردن در چریدن است و در آیه شریفه، به عنوان استعاره در رها شدن زن مطلقه استعمال شده، البته رهاشدنی که شوهر رجوع نتواند، بلکه او را ترک بگوید، تا عده اش سررسد (طباطبای، ۳۴۹/۲).

در مورد قید به احسان باید گفت که این عبارت تأکید بر این است که مرد نباید آن قدر زن را آزار دهد که مجبور شود برای رهای خودش از مهریه و هرچه دارد بگذرد و از مرد در خواست طلاق کند، بلکه تسریح باید همراه با احسان باشد (شیری زنجانی، ۲۹۶۷/۹).

فیض کاشانی می‌گوید: زوج باید یکی از این دو کار را انجام دهد یا از زن نگهداری کند و حقوقش را اداء کند یا باید بدون اذیت طلاقش دهد، نه این که او را بدون طلاق رها کند که نشود

شوهر دار باشد و نه گفت که شوهر ندارد. غرض از آیه این است که هنگام ازدواج یاد آور شود که پایبند به این میثاق الهی باشد (فیض کاشانی، ۳۷۹/۲۱).

اردبیلی در ذیل همین آیه می نویسد: از زوجات، مکرر این تعهد گرفته شده که به عقد نکاح و لوازم آن پایبند باشند، مانند قول «فامسکوهن بمعروف» و... و از حدود الهی تجاوز نکنند و آوامر الهی را اطاعت کنند (مقدس اردبیلی: ۵۳۱).

فقها و مفسران از جمله یزدی در فقه قرآن، اردبیلی در زبده البیان فی احکام القرآن، آقای جمال در تعلیقات علی الروضه البهیة، میرزای قمی در رسایل، و فیض کاشانی در وافی، معتقدند که آیه ۲۱ نساء زوج را مخیر کرده به اینکه از زن به خوبی و با حسن معاشرت نگهداری کند و حقوقش را اداء کند یا بدون اذیت و آزار طلاقش دهد (یزدی، ۶۶/۳ و ۶۹؛ اردبیلی: ۶۰۱ و ۳۳۸؛ خوانساری: ۴۱۹؛ قمی، ۵۸۰/۱؛ فیض، ۳۷۹/۲۱؛ حلی: ۸۸).

حلی می نویسد: بعضی ادعا کرده اند که این آیات اختصاص به طلاق سوم دارد، به خاطر روایاتی که بر این دلالت دارد، اما هیچ کدام از این ادعاها نمی تواند موجب اختصاص آیات به مورد خاص باشد، آنچه از این آیات استفاده می شود حکم کلی است، مبنی بر اینکه زوج چاره ای جز اختیار یکی از این دو مورد، که آن ادای حقوق زوجه به صورت کامل و یا علقه زوجیت را قطع و زن را رها نماید، ندارند (حلی: ۱۸۸).

ما در تفسیر آیه هر معنایی بکنیم، خواه امساک بمعروف را به معنای رجوع یا ازدواج مجدد، یا تسریح باحسان را به معنای عدم رجوع در ایام عده و یا طلاق ثالث بدانیم؛ اما متفاهم عرفی این است که ضرر زدن و ظلم کردن جایز نیست، بنابراین امساک که از روی اضرار باشد، و موجب تضییع حقوق زن شود، چه امساک در حال عده چه در حال زوجیت باشد، جایز نیست و همچنین است تسریح باحسان، که نباید تسریح از روی اضرار باشد همچنانکه آیه «و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا» صراحتاً بر این مطلب دلالت دارد (شبیری، همان؛ بحرانی سند، ۳۳۵/۲). آیات متعدد قرآن، هنگام صحبت از طلاق مرد را مورد خطاب قرار داده است.

بنا بر این زوج می تواند با رعایت شرایط صحت طلاق، بدون جلب نظر و موافقت زن، و یا مراجعه به دادگاه و اخذ حکم و بدون الزام به داشتن دلیل موجه و یا علل و جهات خاص،

همسر خود را طلاق دهد (مهرپور: ۲۳۳). در واقع مفاد آیات مزبور دلالت التزامی دارند بر اختیارزوج در امر طلاق.

در سنت پیامبر ﷺ نیز روایاتی وجود دارد که شیعه و سنی آنها را نقل کرده اند. از جمله روایاتی که شیعه نقل کرده نظیر روایتی از پیامبر ﷺ که می‌فرمایند: «از جمله کسانی که دعایشان مستجاب نمی‌شود مردی است که زنش را نفرین می‌کند در حالی که اختیار طلاق در دست او است» (صدوق: ۲۹۹؛ عاملی، ۲۳۳/۱۳). و علاوه بر آن حدیث نبوی که در منابع اهل سنت آمده است و بسیار به آن استناد شده است روایت است که می‌فرماید: «مابال احدکم یزوّج عبده امته. ثم یرید أن یفرق بینهما؟ إنّما الطلاق لمن أخذ بالساق» (ابن ماجه: ۶۷۲). پیامبر در مقام شماتت این افراد که مالکان کنیز و برده هستند، می‌فرمایند: چه شده است شمارا که فردی کنیزش را برای عبدش تزویج می‌کند و می‌خواهد بین آن دوجدای بیندازد. در حالی که طلاق حق کسی است که از زن، تلذذ می‌نمایند (شیخ الاسلام: ۱۷۹). البته از فقیهان امامیه نیز بزرگانی مثل حلی، و علامه در کتب فقهی خود به این حدیث استشهاد کرده اند (اب ادریس: ۶۰۰؛ علامه: ۵۴۳). مطابق این نصوص، قاعده (الطلاق ید من اخذ بالساق) بین فریقین شکل گرفته و بر پایه آنها حکم اولیه ماده ۱۱۳۳ ق.م به تصویب رسیده است.

همچنین محقق اردبیلی در ذیل آیه ۲۱ نساء می‌نویسد: از زوجات مکرراً این عهد و میثاق گرفته شده که به عقد نکاح و لوازم آن پایبند باشند ما نند: «فَامْسَاکَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ» و «أَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» و از حدود الهی تجاوز نکنند و اوامر الهی را اطاعت کنند (مقدس اردبیلی، همان). میرزای قمی در رسائل و فیض کاشانی در وافی معتقدند به اینکه، آیه «امساک به معروف یا تسریح به احسان» زوج را منحیر کرده به اینکه از زن به خوبی و با حسن معاشرت نگهداری کند و حقوقش را اداء کند یا بدون اذیت و آزار طلاقش دهد (یزدی، ۶۶/۳ و ۶۹؛ مقدس اردبیلی، همان).

برخی بین این دواژه تفصیل داده می‌گویند: منظور از «فامساک بمعروف» رجوع مرد در عده طلاق است اما «تسریح باحسان» به معنی طلاق سوّم است. از این رو معنای آیه چنین خواهد بود مرد پس از آنکه همسرش را دوبار طلاق داد، دوراه در مقابلش قرار دارد: «یکی این که او

را به نحو شایسته ای نگاه دارد و ادامه زندگی دهد و دیگر این که او را باطلاق سومی، به نحو شایسته ای رها سازد».

بنابراین دیدگاه، عبارت «أو تسریح باحسان» به طلاق سوم که در آن رجوعی نیست، اشاره دارد و مطابق این دیدگاه «أَوْ تَسْرِیحٍ بِإِحْسَانٍ» به معنای طلاق سوم است. در حالی که محل بحث در مورد طلاق است، نه فقط طلاق سوم. بنابراین باید گفت که آیه شریفه در مقام بیان و جعل یک قاعده کلی در روابط بین زوجین نیست، بلکه تنها در صدد تشریح حکمی خاص در مورد، احکام بعد از طلاق دوم است (شیری، ۲۹۷۲/۹؛ راوندی، ۴۴۵/۲؛ طوسی، ۷۲/۴).

دلایلی برای این دیدگاه روایاتی است، از جمله: روایت موثقه ابن فضال از امام رضا علیه السلام در ذیل آیه «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فِإِمْسَاكِ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ بِإِحْسَانٍ» به طلاق سوم اشاره دارد (کاشانی، ۱۰۴۲/۲۳).

پاسخ: هر چند در این روایتها (تسریح باحسان) به طلاق سوم تفسیر شده است اما این تفسیر حصری نیست بلکه ائمه اطهار غالباً از آیه «فامساک بمعروف او تسریح باحسان» در غیر مورد عده و طلاق سوم نیز استدلال و استشهاد کرده اند.

در این جا سوالی مطرح می شود که در صورت حکم دادگاه به طلاق بدون رضایت شوهر، آیا چنین طلاق شرعی است؟ زن که از این ناحیه طلاق گرفته، رضایت خاطر او بر صحیح بودن طلاق برآورده می شود؟

در این باب فقهای اسلامی در چند مورد خاص به زن اجازه داده است که از محاکم در خواست طلاق کند و آیات و روایاتی هم در این زمینه وارد است. آیت الله شیخ حسین حلی تحت عنوان «حقوق الزوجه و آثارها الوضعیه» در این موضوع کامل ترین بحث را نموده و ایشان به آیه ۲۲۹ و ۲۳۱ سوره بقره و «آیه ۲ سوره طلاق» استناد نموده است در صورتی که زندگی زناشویی و بقای نکاح دشوار شود، به زن حق می دهد که به حاکم شرع رجوع نموده و در خواست طلاق نماید. حاکم شوهر را مجبور به طلاق می کند و اگر شوهر از دادن طلاق خود داری کند، حاکم به عنوان ولی ممتنع زن را طلاق می دهد.

و) طلاق قضای

یکی از مسائلی که باعث می‌شود طلاق قضایی برای زنها راحت‌تر شود غیبت طولانی زوج می‌باشد در این مورد می‌توان گفت براساس ماده ۱۹۴ قانون مدنی افغانستان اگر زوج به مدت سه سال و یا بیشتر از آن بدون هیچ دلیلی زوجه را ترک کند و غیبت کند و زوجه متحمل ضرر و زیان گردد می‌تواند از محکمه درخواست تفریق کند.

در این صورت است که براساس ماده ۱۹۵ قانون مدنی افغانستان محکمه زوج را از این موضوع مطلع می‌کند و همچنین اگر نتوانست زوج را پیدا کند و به او اطلاع رسانی کند محکمه طلاق را واقع می‌کند.

در اینجا کاملاً واضح و مشخص است که چون این زوج وجود ندارد تا زوجه را طلاق دهد دادگاه از طرف او به‌عنوان ولایت و مجری قانون زوجه را طلاق می‌دهد.

تفاوت این ماده قانونی افغانستان با ماده قانونی ایران در این می‌باشد که در قانون افغانستان بعد از گذشت ۳ سال زوجه می‌تواند درخواست طلاق را به دادگاه دهد ولی در قانون ایران بعد از سپری شدن چهار سال این موضوع اتفاق می‌افتد. که به نظر ماده قانونی افغانستان عرف پذیرتر است.

ح) نپرداختن نفقه از طرف شوهر در قانون افغانستان

یکی از متداول‌ترین علت‌ها در طلاق قضایی نپرداختن نفقه توسط شوهر می‌باشد که در یک زندگی شهری باعث مشکلات بسیاری می‌شود. براساس ماده ۱۹۱ قانون مدنی در افغانستان هر وقت زوج در برابر پرداخت نفقه مقاومت کند و نفقه نپردازد و همچنین نتواند عجز خود را از نپرداختن نفقه ثابت کند در این صورت زوجه می‌تواند درخواست تفریق کند.

حال بر اساس ماده ۱۹۲ قانون مدنی افغانستان اگر زوج عجز خود را در نپرداختن نفقه بتواند به اثبات برساند دادگاه به او یک مهلت سه ماهه می‌دهد و اگر بعد از آن باز هم در پرداخت نفقه ناتوان ماند دادگاه طلاق را صادر می‌کند.

ط) طلاق ضرری در قانون مدنی افغانستان

یکی دیگر از علت‌های طلاق قضایی، وارد آمدن ضرر به زوجه می‌باشد که بر اساس ماده ۱۸۳ ق، م، افغانستان. که بیان می‌دارد: هر وقت زوجه در اثر معاشرت با زوج دچار ضرر گردد و باعث شود که دوام زندگی شان غیرممکن گردد؛ زوجه می‌تواند از دادگاه درخواست تفریق نماید. منظور از ضرر در این ماده این است که زوج دچار یک بیماری صعب‌العلاج و یا مسری بوده که ممکن است زوجه به آن مبتلا شود و یادارای بیماریهای مزمن روانی باشد که جان زوجه در معرض خطر باشد.

در این صورت قانون مدنی افغانستان این مشکل را عیب شوهر دانسته که یکی از موارد فسخ عقد می‌باشد.

ی) تفریق به سبب محکوم شدن زوج به حبس طولانی مدت

بر اساس ماده ۱۹۶ قانون مدنی افغانستان هر زمان که زوج به حکم قطعی حبس به مدتی ۱۰ سال یا بیشتر از آن محکوم گردد زوجه می‌تواند بعد از گذشت ۵ سال درخواست تفریق نماید، حتی اگر زوج در این مدت نفقه زوجه را هم پرداخت کند.

س) طلاق قضایی و ماهیت آن (عنوان رهاشده است)

در قانون مدنی افغانستان ماهیت حقوقی طلاق قضایی را در بعضی مواقع باین، و در بعضی دیگر رجعی دانسته است. طلاق قضایی این هدف را دارد که زنها را از مشقت و سختی برهاند به همین دلیل در بعضی موارد اگر طلاق رجعی باشد این هدف به وقوع نمی‌پیوندد ولی در برخی دیگر ممکن است که رجعی بودن به نفع زوجه باشد.

دلیل دوم حدیث لاضرر

ایت الله خوئی رحمته الله علیه از عبارت عروه استظهار می‌فرماید که مقصود سید رحمته الله علیه (از الزام زوج به طلاق) تمسک به قاعده لاضرر است (۳۴۲/۳۲). و این مطلب ناتمامی است، چون خود مرحوم سید برای اثبات الزام شوهر به طلاق به آیه فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ (بقره: ۲۲۹). تمسک

کرده نه به حدیث لا ضرر؛ یعنی از آنجا که صبر زن بر ازدواج برای او ضرر دارد مصداق امساک به معروف نخواهد بود و در نتیجه شوهر ملزم است طلاق دهد و تسریح به احسان کند. لذا استظهار آقای خوئی رحمته الله علیه وجهی ندارد.

س) عنین و مجنون بودن مرد

وقت مرد به مرض مثل عنین بودن مبتلا می‌گردد؛ به طوری که مرد از مسئله اعمال جنسی باز می‌ماند همسرش، می‌تواند به حاکم رجوع کند وضعیت خود و شوهرش را تبیین نموده و خواستار طلاق شود، حاکم از آن زمان شوهر را وادار می‌کند که در ظرف یک سال باید خود را تداوی کند. اگر در این مدت صحت پیدا کرد و از نظر جنسی رضایت همسرش را به دست آورد دیگه برای زوجه راهی برای جدای و طلاق نیست. و اگر در این مدت تداوی نشد یا نخواست خود را تداوی کند، حاکم او را ملزم می‌کند به طلاق و جدای (قاسمی، ۱/۵۰۹).

اگر مردی از حالت عادی خارج شده به جنون گرفتار شود، ولی جنونش طوری است که متوجه وقت نمازش می‌شود، در چنین صورتی همسرش حق طلاق را ندارد و اگر جنونش طور است که متوجه وقت نمازش نمی‌گردد، زوجه اش می‌تواند به حاکم مراجعه نموده و در خواست جدای و طلاق را بدهد.

در مساله طلاق حاکم آنجا که زندگی با عسر و حرج مواجه است و شوهر راضی به طلاق زن نیست، فرمود طریق احتیاط آن است که زوج را با نصیحت و الا با الزام وادار به طلاق نمایند و در صورت میسر نشدن به اذن حاکم شرع طلاق داده شود.

هرگاه مردی زندگی را بر همسرش سخت بگیرد و حاضر به طلاق او هم نباشد قاضی می‌تواند این زن را طلاق دهد؟

ج: طلاق در صورتی برای قاضی جایز است که عدم امکان سازش در حدی باشد که منجر به عسر شدید و حرج اکید گردد زوج شخصاً حاضر به طلاق نباشد و طلاق قاضی طلاق رجعی است، ولی اگر رجوع واقع شود و باز موضوع عدم سازش باقی باشد مجدداً طلاق می‌دهد تا مرتبه سوم که طلاق بائن شود.

خلاصه: عمده و مهمترین موضوعاتی که تا اینجا بیان شد و برخی هم توضیح داده شد و نیز آنچه زن به استناد عسر و حرج می تواند طلاق بگیرد به شرح ذیل است:

۱. اعتیاد مضر شوهر
۲. پرداختن نفقه حداقل به مدت ۶ ماه
۳. مریضی سخت و عدم علاج شوهر
۴. امراض مقاربتی شوهر
۵. بچه دار نشدن زوج
۶. ترک زندگی توسط زوج
۷. ازدواج مجدد بدون اطلاع همسر اول
۸. محکومیت شوهر به زندان بالای ۵ سال یا ارتکاب به جرم که بر خلاف شان زوجه است.
۹. سوء رفتار و سوء معاشرت (ضرب و جرح، توهین، ...)
۱۰. عدم تهیه مسکن برای مدت غیر متعارف
۱۱. اثبات خیانت زوج در دادگاه
۱۲. کراهت شدید زوجه همراه با بذل کل مهریه
۱۳. بلا تکلیف رها کردن زوجه
۱۴. مشکلات زناشویی ناشی از عیوب مرد
۱۵. رابطه جنسی غیر متعارف
۱۶. دوری طولانی زوجین از همدیگر
۱۷. رابطه نامشروع شوهر با دیگری

تفصیل برخی از موارد لازم است برای روشن شدن اذهان ذیلا بیان گردد:

۱. پرداخت نکردن نفقه

زمانی است که شوهر از دادن نفقه خودداری یا اظهار عجز می کند و علی رغم صدور حکم محکومیت او به پرداخت نفقه، امکان اجرای حکم وجود ندارد بعنوان مثال مالی جهت

پرداخت نفقه از مرد بدست نمی‌آید. در این حالت مطابق ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی زن می‌تواند به دادگاه مراجعه کند و قاضی حکم به الزام شوهر به طلاق صادر می‌نماید. براساس ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی زنی که می‌خواهد از همسرش طلاق بگیرد باید بتواند عسر و حرج خود را در دادگاه خانواده اثبات نماید.

منظور از عسر و حرج حالت و وضعیتی است که زن را به چنان سختی و مشقتی می‌اندازد که دیگر ادامه زندگی زناشویی و مشترک با شوهر برایش غیر قابل تحمل می‌شود و به اصطلاح قانونگذار دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد و این عسر و حرج برای قاضی دادگاه ثابت شود. در این حالت هم دادگاه می‌تواند مرد را مجبور به طلاق همسرش کند.

قانونگذار در تبصره اضافه شده به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۹/۰۷/۱۳ مصادیق عسر و حرج را که در صورت وجود هر کدام امکان صدور حکم الزام مرد به طلاق همسرش وجود دارد، بیان کرده است که عبارتند از:

۱. ترک خانه، مرد حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه زندگی خانوادگی را ترک کند.

۲. اعتیاد شوهر به مواد مخدر یا الکل

اعتیاد شوهر به یکی از انواع مواد مخدر و یا مصرف مداوم مشروبات الکلی توسط مرد که به اساس زندگی زناشویی خلل وارد کند و مرد حاضر به ترک کردن نباشد یا امکان الزام او به ترک آن‌ها در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است وجود نداشته باشد. در صورتی که زوج در دادگاه تعهد به ترک مصرف مواد مخدر یا مشروبات الکلی داده باشد و به تعهد خود عمل نکند و یا پس از ترک، مجدداً به مصرف مواد مذکور روی بیاورد، بنا به درخواست زن، طلاق انجام خواهد شد.

۳. سوء رفتار مستمر

ضرب و شتم زن توسط مرد و یا هر نوع سوء رفتار مستمر شوهر که مطابق عرف و باتوجه به وضعیت زن قابل تحمل نباشد بعنوان مثال شوهر، زنی را که دچار فلج از ناحیه هر دو پا است

و نمی‌تواند کارهای شخصی خود را انجام دهد برای مدت طولانی در منزل تنها بگذارد؛

۴. ابتلای شوهر به بیماریهای صعب‌العلاج روانی

شوهر مبتلا به بیماریهای صعب‌العلاج روانی یا مسری یا هر عارضه صعب‌العلاج دیگری که زندگی مشترک را مختل نماید باشد و این امر به تایید پزشک معالج او برسد و در پزشکی قانونی نیز قابل اثبات باشد.

البته موارد گفته شده همان‌طور که قبلاً بیان شد از مصادیق عسر و حرج هستند و اگر مورد دیگری وجود داشته باشد که به تشخیص قاضی رسیدگی کننده از موارد عسر و حرج محسوب شود دادگاه می‌تواند به استناد آن‌ها حکم به الزام و اجبار شوهر به طلاق دادن همسرش را صادر کند.

به همین دلیل است که قانونگذار در انتهای ماده اضافه کرده است که: «موارد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عسر و حرج زن در دادگاه احراز شود، حکم طلاق صادر نماید.» لازم به ذکر است که براساس ماده ۲۷ قانون حمایت خانواده حکم طلاق بعد از اظهارنظر داورهای دو طرف صادر می‌شود و ارجاع موضوع به داور از الزامات قانونی دعوای طلاق به درخواست زن می‌باشد.

شایان ذکر است که در صورت توافق دو طرف پس از طرح دعوای طلاق به درخواست زن، امکان تبدیل وجود دارد اما در این صورت دادگاه موظف به ارجاع موضوع به واحد مشاوره است و پس از دریافت نظر واحد مشاوره حکم به طلاق توافقی صادر می‌کند.

نظر مشهور در فقه بر اتکای نفقه بر تمکین زن استوار است (محقق داماد، همان: ۲۹۷). اینان معتقدند که در صورتی زن، حق در خواست نفقه را دارد که ناشزه نبوده و از مرد تمکین کرده باشد. در مقابل فقهای مانند شهید ثانی بر این اعتقادند که منشأ این تکلیف عقد نکاح است و بحث نفقه همانند بحث مهرمی‌باشد (شهید ثانی، ۴۲۲/۱). قانون مدنی، نظر غیر مشهوراً پذیرفته است، ماده ۱۱۰۲، همین که نکاح به طور صحیح واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود.

اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است. در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترک، مجدداً به مصرف مواد مذکور روی آورد، بنابر به درخواست زوجه، طلاق انجام خواهد شد.

۵. محکومیت به حبس طولانی

محکومیت قطعی زوج به حبس ۵ سال یا بیشتر (با احتساب جزای نقدی). نظر بر این است که صرف صدور حکم محکومیت بیش از ۵ سال کفایت می‌کند. اجرای حکم ملاک نیست.

۶. چرایی اختصاص حق طلاق به مرد

بیشتر علما و فقها درباره چرایی اختصاص حق طلاق به مرد سخنی نگفته‌اند (مطهری: ۲۶۹ و ۲۷۰). اما برخی اختصاص حق طلاق به مرد را ناشی از تفاوت روان‌شناختی و طبیعی زن و مرد دانسته‌اند (مطهری، همان). ایشان معتقد است علاقه و محبت زن، معلول و وابسته به علاقه و محبت مرد است. از این رو بی‌علاقگی بی‌وفایی مرد نسبت به زن، پایان زندگی زنا و شوی است؛ اما در صورتی که سردی و بی‌علاقگی از سوی زن باشد، مرد می‌تواند با ابراز محبت و علاقه، علاقه زن را بازگرداند. حمایت و مهربانی قلبی مرد آنقدر برای زن ارزشمند است که زندگی بدون آن برای زن قابل تحمل نیست. به لحاظ طبیعت زن، بدترین اهانت و تحقیر یک زن این است که مرد با وجود بی‌علاقگی یا تنفر بخواهد او را مجبور به ادامه زندگی کند. بر همین اساس بنابراین علت اختصاص حق طلاق به مرد، نقش خاص مرد در زندگی زناشویی است نه مالکیت مرد نسبت به زن (مطهری، همان).

برخی از علمای اهل سنت دو سبب دیگر برای اختصاص حق طلاق به مرد ذکر کرده‌اند: نخست: زن برخلاف مرد معمولاً عاطفی‌تر از مرد است و زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. اگر حق طلاق در اختیار زن باشد، ممکن است با اندک رنجش و سختی، زندگی زناشویی را ترک کند.

دوم: طلاق برای مرد پیامدهای مالی مانند پرداخت مهریه و نفقه زمان عده و غیره را دارد چنین تکالیفی مالی باعث می شود که مرد در مورد طلاق بیشتر بیاندیشد و زود تصمیم بر طلاق نگیرد. اما زن در اثر عاطفه ی که دارد، دور اندیشی در باره استمرار و استحکام بقای زوجیت را ندارد ممکن است بسیار زود تصمیم بر جدای گرفته این بنای مقدس را خراب کند لذا اختیار طلاق را اسلام به دست مرد داده است (الوهبه الزحیلی، ۶۸۷۷/۹).

۷. ایرادات و راه حل ها

گفته شد اختصاص حق طلاق به مرد ممکن است با دو ایراد مواجه باشد: نخست اینکه بعضی از مردان با سوء استفاده از این حق در صدد اذیت و آزار همسرش باشد. و دیگر اینکه برخی از مردان، به رغم ناامیدی از زندگی مشترک و بدون عذر موجه همسرش را طلاق دهد (همان). با توجه به این حق که دارند همسر خویش را بدون کدام تقصیر از ناحیه زن، به صرف داشتن اختیار طلاق فرزندانش را یتیم و داغ جدای بردل همسر بگذارند. بنابراین بهترین راه حل در چنین مواقعی همانا «فَأَمْسَاكِ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ» خواهد بود.

نتیجه

از مجموع ادله و اقوال که بیان گردید، به این نتیجه می رسیم؛ که مشروعیت الزام زوج به طلاق همسرش نه تنها غیر شرعی نیست. بلکه موارد زیادی است که هم از نظر شرع و هم از نظر قوانین موضوعه کشورهای اسلامی، حتی غیر اسلامی مجوز برای الزام زوج به طلاق همسر مبرهن و کاملاً درست و قابل پذیرش بوده و هیچ مشکلی شرعی، حقوقی، قانونی و عرفی نخواهد داشت. بلکه در موارد ادله بسیار متقن و قابل تأیید بر الزام داریم که در متن تحقیق مشروحاً بیان گردید.

پی‌نوشت‌ها

-
۱. مراد از قواعد حاکمه قواعد مثل قاعده لاضرر، عسر و حرج و قاعده امساک به احسان و...
 ۲. «ما جعلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ - بر شما در این دین حرجی قرار داده نشده است»
 ۳. «فاذا بلغن اجلهن فاسوهن بمعروف اوفارقوهن بمعروف»
 ۴. «و كيف تأخذونه و قد افضى بعضكم الى بعض و اخذن ميثاقا غليظا»

کتابنامه

-
- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة*، تحقیق و تصحیح مجتبی عراقی، قم، دار سیدالشهداء للنشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- ابن ادريس، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- ابن فارس، احمد، *مقاییس اللغة*، ۱۳۵۸ش، محقق ضبط عبد السلام، بیروت دارالفکر.
- ابن ماجه، محمد بن یزید القزوينی، *سنن ابن ماجه*، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقي، دار إحياء الكتب العربيه، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بی تا، بیروت دار صابر، بهجت، محمد تقی، *استفتآت*، ۱۴۲۸، دفتر آیت الله بهجت، قم، چ اول.
- جزیری، عبدالرحمن بن محمد، *الفقه علی مذاهب الاربعه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق-۲۰۰۳م.
- جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن*، تحقیق محمد صادق قمحوی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- جعفرپور، جمشید، «حق طلاق»، در *فصلنامه مطالعات راهبردی زنان*، شماره ۵، پاییز ۱۳۷۸
- جعفرپور، جمشید، «حق طلاق»، در *فصلنامه مطالعات راهبردی زنان*، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۸.
- جوهری، اسماعیل، *تاج اللغة وصحاح العربیه*، ۱۴۱۰، تحقیق احمد عبد الغفور، بیروت دار العلم، چ چهارم.
- جرعاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- حکیم، محسن، *مستمسک العروه الوثقی*، ۱۴۱۴، قم، مؤسسه دار التفسیر.
- خمینی، روح الله، *توضیح المسائل (محشی)*، تحقیق و تصحیح سید محمدحسین بنی هاشمی خمینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هشتم، ۱۴۲۴ق.
- خویی، أبو القاسم، *شرح عروه الوثقی*، چاپ نجف،
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، *الفقه الاسلامی و ادلته*، دمشق، دارالفکر، چاپ چهارم، بی تا.

- سالتز، آدین اشتاین، سیری در تلمود، ترجمه باقر طالبی دارابی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
- سند، محمد، سند عروه الوثقی، ۱۴۱۳ ه. ق، مکتبه الداوری قم - ایران سال، نوبت چاپ: اول. شبیری زنجانی، سید موسی، کتاب النکاح، درس خارج.
- شمس، عبدالله، قانون مدنی و قانون مسؤلیت مدنی، تهران، دراک، چاپ هفدهم، ۱۳۹۵ ش. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- صدوق، محمد، علل الشرایع، ۱۴۲۵، قم مکتبه الحیدریه.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۶۸، قم، بنیاد علمی و فرهنگی علامه، طباطبای، چ هفتم.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، تکملة العروة الوثقی، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- طبرسی، ابو علی الفضل بن حسن، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، ۱۴۱۲، دار المعرفه، بیروت لبنان.
- طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تحقیق احمد الحسنی، ۱۳۶۲ هـ ش، تهران، مرتضوی. طوسی، محمد، الخلاف، بی تا، مؤسسه نشر اسلامی.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، بی تا، قم مؤسسه آل البيت، چ اول.
- فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ۱۳۰۶، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، چ چهارم.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، فی غریب شرح الکبیر للرافعی، ۱۳۵۶ ش، قاهره، دار المعارف، چ دوم.
- قاسمی، محمد علی، ۱۳۸۴ ه. ش.، فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه «از قرن چهارم تا سیزدهم ه. ق»، مشهد مقدس - ایران، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان، کابل چ اول.
- قانون مدنی افغانستان، ماده ۱۳۵، ۱۳۵۵. کابل جریده رسمی.

- قرطبی، شمس الدین، الجامع للاحكام القران، دار الکتب المصرية - القاهرة، ۱۳۸۴، چ دوم.
قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۱ ش.
کلینی، محمد، الکافی، ۱۴۰۷، دار الکتب الإسلامية، تهران، چ چهارم.
گلپایگانی، محمد رضا، مجمع المسائل، ۱۴۰۹، دار القرآن الکریم، قم چ دوم.
محسنی، محمد آصف، زن در شریعت اسلامی، کابل، حوزه علمیه خاتم النبیین ۱۳۹۱ ش.
محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوق خانواده (نکاح و انحلال آن)، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، تهران، انتشارات صدرا، بی تا.
مغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، بیروت، دارالتيار الجديد-دارالجواد، چاپ دهم، ۱۴۲۱ ق.
مکارم شیرازی، ناصر، استفتات جدید، ۱۴۲۷، مدرسه امام علی، قم، چ دوم.
نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ق.